

جلسه 013

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در این بود که اگر فضول جمع بین متنافیین کرد، که خودش را مشتری قرار داد؛ اشتریت این متاع را برای فلان به درهم فی ذمتی مثلاً که مشتری شخصی است، بایع هم شخص دیگری است و ثمن از کیسه دیگری که خودش باشد که فضول هست می‌خواهد خارج بشود و این تنافی دارد دیگه، چون اشتراء و بیع معنایش این است که ثمن در آن جایی وارد بشود و از آن جایی خارج بشود که مثنی در آن جا داخل می‌شود. و به آن جایی وارد بشود که مثنی از آن جا خارج می‌شود. یا بگویند «اشتریت بنفسی بدرهم فی ذمة زید» شخص آخری. این جا مشهور نسبت داده شده به علامه در یک عبارتی که ایشان صدر عبارتش جوری از آن استفاده می‌شود، ذیلش جور دیگری در تذکره و به مشهور اصحاب نسبت داده شده این که فرموده‌اند اگر آن غیر رد کرد، این جا یقع هذا الاشتراء و هذا البیع للفضول. در همین دو صورتی که عرض شد و اگر آن غیر پذیرفت در این جا معامله برای آن غیر محقق می‌شود. فلذا یقع الکلام در دو مقام.

مقام اول آن فتوا است که اگر رد کرد یقع للفضول. تصویر این چگونه می‌شود؟ توجیه این فتوا را چگونه می‌شود انجام داد؟

برای توجیه فرمایشات متعددی از بزرگان ایراد شده. اول فرمایش محقق نائینی را اگرچه محقق خویی در این جا، در این موسوعه اول فرمایش خودشان را می‌فرمایند بعد فرمایش محقق نائینی را می‌فرمایند اما به ترتیب فقهاء بخواهیم بگوییم اول فرمایش نائینی مقدم است بعد شاید زمینه هم فراهم بشود برای بعضی عرایضی که می‌خواهیم در نسبت به فرمایش خود ایشان بکنیم، از این جهت مقدم می‌داریم فرمایش مرحوم نائینی که ایشان نقل فرمودند.

مرحوم نائینی دو توجیه فرمودند برای این فتوا که اگر آن غیر رد کرد این پای خود فضول حساب می‌شود. فرمایش اول آقای نائینی این است که در این موارد در واقع این آقای فضول در حقیقت دو معامله را انجام

می‌دهد. معامله اول می‌گوید «اشتریت هذا لفلان علی بدرهم فی ذمتی» این که کلام این آقای فضول مثل جاهایی که می‌گوییم یک دلالت ظاهری دارد یک بطن دارد، این یک بطنی دارد. بطنش این است که من این معامله را برای خودم دارم انجام می‌دهم. «اشتریت لفلان بدرهم فی ذمتی» این لفلان، این که اسم مثلاً یک شخصی را می‌برد این توی پرائتز است یعنی «اشتریت هذا المتاع من مالکة لنفسی بدرهم فی ذمتی» این است. بعد حالا که می‌گوید لفلان یعنی حالا بعد از این که من خریدم و مال خودم شد حالا این را تولیۀ واگذار می‌کنم به آن غیر لفلان. این تولیه برای فلان است که گفتیم قبلاً تولیه معنایش این است که کسی یک متاعی را می‌خرد به یک قیمتی، بعد بدون این که مباحه یا مواضعه کند یعنی بر آن قیمت بیفزاید یا کم بکند، به نفس ذلک القیمه به دیگری می‌گوید آقا تو را به جای خودم قرار دادم. این جا با همین بیان که گفت من تو را به جای خودم قرار دادم اگر او قبول کند این معامله می‌شود مال او که به این می‌گوییم بیع تولیه که روایات داریم. که من مشتری بودم اما من مشتری، شارع به من حق داده که من یک ماشینی مثلاً یک ماشینی خریدم می‌بینیم فرزندم دوست دارد می‌گویم خب من خریدم بیا تو به جای من باش. این دیگه آن می‌شود مشتری در مقام. این جاها هم ایشان این طور فرموده است که در حقیقت پس دو تا معامله دارد انجام می‌شود. یک معامله معامله غیر تولیه‌ای است یعنی این آقای فضول می‌گوید اشتریت این متاع را ایها البایع، ایها المالك به درهم فی ذمتی و جعلته... بعد دیگه حالا من مشتری این شراeam را برای فلان قرار دادم برای آن فلانی. بنابراین آقایان دیگه درست گفتند، فتوا درست می‌شود دیگه که اگر او رد کرد معامله به ریش چه کسی باقی می‌ماند؟ همین آقای فضول. اگر او قبول کرد خب معامله می‌شود مال او، اما اگر او رد کرد و قبول نکرد براساس این که برای خودش خریده بود دیگه، مثل موارد غیر فضول، رفتیم متاعی خریدیم به یکی گفتیم که ولیتک یا زید، گفت نمی‌خواهم. خب مال خودم است دیگه من خریدم. این جوری آقای نائینی قدس سره درست فرموده.

س:

ج: حالا تا ببینیم اشکالاتی که می‌کنند.

محقق خویی بر این فرمایش اشکالاتی فرموده، محقق امام هم اشکالاتی در بعضی صور فرمودند که این جا وارد می‌شود، خب بعضی حرف‌هایی هم که دیروز زدیم این جا می‌آید. اشکال اولی که محقق خویی فرموده، فرموده که این توجیه شما با فتوای علماء سازگاری ندارد. فتوای علما این است که اگر آن غیر قبول کرد این متاع از مالک و بایع منتقل می‌شود به آن غیر، نه از فضول. و این که شما می‌فرمایید، نه از مالک اصلی و اولی، از او

منتقل نمی‌شود به فضول چون شما می‌گویید یک شرائی این وسط وجود دارد، خود فضول در حقیقت انشاء کرده که آن مال مال من است، من خریدم برای خودم به یک درهم در ذمه‌ام، بعد که شد حالا مال خودش و از ملک مالک خارج شد، شد ملک فضول، حالا به تولیه می‌شود ملک دیگری، ملک غیر. پس ملک او می‌شود و خارج می‌شود از ملک فضول به او، این تصویری که شما فرمودید و حال این که مشهور فقهاء که آن مطلب را فرمودند می‌گویند از ملک مالک به ملک او منتقل می‌شود. پس بنابراین این خلاف فرضی است که فقهاء این جا فرمودند. یک توجیهی است که شما می‌کنید که با فرض فقهاء سازگار نیست. این اشکال اول ایشان.

«أنّ هذا خلاف الفرض لأنّ المفروض أنّه لو اجاز (آن غیر) ینتقل المال من مالکة الیه لا من ملک العاقد» که این فضول باشد. حال این که «على التولية ینتقل المال من ملک المالك الى العاقد» بنابر تولیه که شما این جا تثبیت کردید «ینتقل المال من ملک المالك (اصلی) الى العاقد (که فضول است) و من ملک العاقد الى ملک المجیز» و این خلاف فرمایش آقایان است. خب این اشکال اول.

اشکال دومی که این جا وجود دارد که در این موسوعه نیست ولی در مصباح الفقاهه بیان فرمودند که اشکال خوبی است، این است که این جور که شما دارید تصویر می‌کنید اصلاً بیع فضولی نیست، ما بحث‌مان مگر در بیع فضولی نیست که فضول آمده جمع بین متنافیین کرده این حرف... بیع فضولی نیست، چون شما چی دارید می‌گویید؟ می‌گویید آقا این آقا که اسمش را حالا گذاشتیم بی‌خود فضول به قول... این آقا، آن متاع را از مالک برای خودش خریده بدرهم فی ذمته، خب این جا که فضولی در کار نیست. آن اصیل است، این هم که خودش اصیل است بدرهم فی ذمتی خریده، این جا که فضولی نیست. بعد حالا این چیزی را که خریده به تولیه منتقل به آن غیر می‌کند، آن غیر هم قبول می‌کند، این جا هم که فضولی نیست. الان این شده مال خودش، حالا مال خودش شده به تولیه منتقل به آن می‌کند. دو تا اصیل است. دیگه چه توجیهی است که شما می‌فرمایید؟ ما می‌خواهیم بیع فضولی را در این صورت ببینیم چه جوری می‌شود. آقایان بیع فضولی مطرح کردند. این فروع مال بیع فضولی است. این جور که شما توجیه می‌کنید فضولی در کار نیست. این اشکال را... این اشکال اشکال خیلی درست و قوی‌ای است که در مصباح الفقاهه این اشکال را ذکر کرده. نه در موسوعه است، نه در محاضرات. احتمالاً مال دو دوره هست، چون مرحوم محقق خویی قدس سره، دوبار خارج مکاسب فرمودند. این هم اشکال دوم که اشکال قوی و درستی است.

اشکال سوم:

اشکال سوم این است که فرمودند که بیع تولیه جای آن در شراء است، و حال این که بحث ما اعم از شراء است. گاهی ممکن است فضول در مورد شراء باشد، گاهی ممکن است در مورد بیع باشد که تنافی پیدا می‌کند. مثلاً بایع می‌گوید «بعثک ایها المشتري هذا المتاع بثمان فی ذمه عمرو» خود بایع دارد این کار را می‌کند آن وقت تنافی دارد. «بعثک» به این مخاطب می‌گوید به تو فروختم اما ثمن آن را چی قرار دادم؟ پولی در ذمه عمرو. به یک بچه‌ای، پسری، جوانی آمده می‌گوید این دوچرخه را بردار برو فروختم به تو، پولش در ذمه بابایت، از بابایت می‌گیرم. خب این هم تناقض است، این هم تنافی است دیگه. به تو فروختم یعنی ثمن باید از کیسه تو بیاید، می‌گوید از کیسه بابایت بیاید پس با فروختن به او سازگاری ندارد، تنافی است. خب این جا هم آقایان فرمودند اگر آن غیر رد بکند وقع برای کی؟ وقع برای این بچه. این جا که دیگه تولیه نمی‌آید، تولیه مال باب شراء است، باب بیع... این که به این فروخته، دوباره آن که نمی‌آید به یک نفر دیگر بفروشد که. مسأله تولیه این است که من ملکی را می‌خرم، مالم می‌شود، دیگری را به جای خودم می‌نشانم که مالک این متاع بشود. اما این جا که این متاع را به دیگری فروختم، دوباره که نمی‌توانم همان متاعی که به دیگری فروختم دو مرتبه تولیه به دیگری بفروشم. من مالک آن نیستم. دیگه فروختم به دیگری. فلذا است که باب تولیه این جا نمی‌آید، شما این توجیهی که می‌کنید مال یک صورت است، مال صورت بیع فضولی نیست که تنافی داشته باشد. و حال این که کلام اصحاب در هر دو هست. این هم اشکال دیگری است که محقق خویی فرموده.

اشکال چهارم:

اشکال چهارم این است که فرمودند که اگر این قبل از این که آقای مولّا علیه قبول کند این آقای فضول به رحمت خدا رفت. در این جا خب شما باید بگویید چی؟ این به رحمت خدا رفت بعد آقایان فرمودند اگر این به رحمت خدا رفت ولی مالک اجازه کرد، این می‌شود ملک کی؟ گفتند می‌شود ملک آن غیر. ملک همان غیری که... این فتوا، این مسأله با این تصویر شما، توجیه شما سازگار نیست چون در این صورت ما باید بگوییم چی؟ بگوییم اصلاً این معامله یقع باطلاً. این معامله تولیه. چرا یقع باطلاً؟ چون فرض این است که شما می‌فرمایید این فضول اشتراء کرده برای خودش این معامله را. این یک معامله، این تمام است. پس آن متاع شد ملک خود این آقای فضول، که شما حالا اسمش را می‌گذارید فضول، گفتیم فضول اصلاً نیست. حالا می‌گویید فضول، شد مال این آقای فضول. این آقای فضول انشاء تولیه کرد اما قبل از این که او قبول کند فوت شد، وقتی قبل از این که او قبول کند فوت شد دیگه محلی برای قبول باقی نمی‌ماند، اگر موجب یک عقدی قبل از این که طرف قبول کند

از دنیا رفت موضوعی دیگه برای قبول باقی نمی ماند. پس بنابراین در این جا معامله برای... باید بگوییم این تولیه باطل است، این معامله ثانی باطل است، معامله اول درست نیست سر جای خودش باقی است. پس چرا آقایان می گویند اگر او اجازه کرد مال او می شود؟ معنا ندارد دیگه مال او بشود.

س:

ج: چون مال این آقای فضول است از دنیا رفته می رسد به ورثه اش. دو تا معامله بوده دیگه، یک معامله کرده شده مال خودش، تولیه هم که کرده، قبل از این که این تولیه را او قبول کند فوت شد، پس تولیه منتفی می شود. حالا که منتفی شد، خب خودت خریدی از آن، مال خودت است به ورثه ات می رسد دیگه. چرا می گویند اگر آن آقای مالک اصلی بیاید اجازه کند می شود مال آن غیر؟ پس بنابراین این هم یکی.

اشکال بعد:

اشکال بعد این است که این اشکال را هم در مصباح الفقاهه فرمودند، دوبار تکرار هم فرمودند، فرمودند آقا این جور معنا کردن، این توجیه خلاف ظاهر کلام فضول است. کلام فضول چی بود؟ گفت که «اشتریت هذا لفلان بدرهم فی ذمتی» خب این را گفته دیگه. شما می آید می گوید این معنای این عبارت، این جمله انشاءیه این است که یک بطنی دارد، یک ظهري دارد، بطنش این است که برای خودم خریدم، خودم شدم مالک، بعد شما را تولیه به شما... این خلاف ظاهر است. علاوه بر این ها یک فرمایشی حضرت امام دارند که حالا بعداً می گوییم، این فرمایش حضرت امام هم این جا می آید که حالا اختلج بیالی قبل از این که ببینم ایشان در آن جا اشکال می فرماید. و آن این است که با این جمله اشتریت هذا لفلان بدرهم فی ذمتی، این یک کلام که بیشتر نیست. این که شما می گوید این کلام با این کلام دو چیز انشاء شده این جا، هم این که آن متاع از مالک به من منتقل می شود، من می خرم به یک درهم در ذمه خودم، که این مشتمل بر هیچ چیزی نیست. مشتمل بر تنافی نیست، می گویم خریدم برای خودم در ذمه خودم. خب این جا تنافی نیست. بعد می گوید که... و بعد انشاء دوم این است که خب حالا من مشتری شدم، مال خودم است اما به تولیه به غیر دارم منتقل می کنم. خب این انشاء این تولیه را با چی کردید؟ یعنی استعمال لفظ در اکثر از معنا کرده؟ با یک انشاء، با یک لفظ می شود دو چیز این چینی را انشاء کرد؟ اگر حتی مسلک محقق خویی را بگوییم، بگوییم انشاء عبارت است از اعتبار نفس و ابراز آن، نه ایجاد المعنی باللفظ. چون در باب انشاء مسالکی است. محقق خویی نظر شریفش این است که انشاء این است که توی ذهنش اعتبار می کند که این مال مال او باشد، بعد این را با لفظ ابراز می کند. کأنّ این لفظ در باب

انشاء اخبار است، ابراز ما فی نفس است. خب این جا یعنی شما می خواهید بفرمایید که توی ذهنش کی؟ قبل از این که مالک بشود یا در همان حینی که دارد تازه مالک می شود انشاء می کند اشتریت؟ یک امر متأخری است، باید اول مالک بشود بعد بگوید حالا این را تولیۀ به تو دادم. خب هنوز دارد آن را انشاء می کند، چه جور آن را انشاء می کند؟ با این لفظ در چیزی که در متأخر است انشاء می شود؟ با یک لفظ دو چیز انشاء بشود این اشکال دارد، با یک لفظ دو چیز، یکی در رتبه متقدم، یکی در رتبه متأخر انشاء بشود، این تعقل ندارد. مگر استعمال لفظ در اکثر از یک معنا را بگوییم، آن استعمال لفظ در اکثر معنا هم وقتی است که لفظ غالبیت داشته باشد برای آن. حالا یک کسی گفت من دنگم گرفته، من کاری به عرف عقلاء نیست، این غالب نیست، من با این دارم آن را اراده می کنم. خب این احتیاج دارد به اقامه قرینه که ما این جوری بخواهیم معنا کنیم.

پس این راهی که محقق نائینی قدس سره این جا خواستند بپیمایند این اشکالات را دارد.

راه دوم که از محقق نائینی است.

س:

ج: آره، این اشکال وارد است، به خصوص بعضی اش.

س: می توانیم بگوییم ایشان هم مثل خروج از یعنی نتیجه کلام نائینی این است که اصلاً خروج از موضوع کردند.

ج: آره دیگه، در هر دو گفتیم خروج از موضوع هم هست واقعاً. یعنی به عبارۀ آخری این حرف خوبی بود که فرمودید که دیروز هم عرض می کردیم، گفتیم مسأله کجا این را مطرح کردند، چه مسأله ای را مطرح کردند. مسأله این است که اگر بالجد آمد این جوری گفت، چیز دیگری هم توی ذهنش نیست، تولیه و فلان و این ها هم نیست. این چطور است؟

راه دوم محقق نائینی قدس سره:

ایشان فرموده است که ببینید این مورد در واقع معامله این است که می گوید «اشتریت هذا لفلان بدرهم فی ذمتی» این یعنی بدرهم که در ذمه خود اوست. اما من هم ضامن هستم، ذمه من هم تضمین می کند که این پول را به آقای بایع و آن مالک برسانم. پس این که گفتند این جا این جوری ایشان توجیه فرموده است که پس در واقع تنافی نیست، معامله درست است، چون مقصودش چیه؟ مقصود این است که این ذمه را که گفته فی ذمتی این ظاهرش را نگاه نکنید، این یعنی «اشتریت هذا لفلان بدرهم فی ذمته» این فی ذمته کأنّ مقدر است. بعد فی

ذمتی، حالا دارم تضمین می‌کنم که بله خودم هم ضامن هستم که این را تحویل مشتری بدهم. که امام قدس سره فرموده: «و آخری بإرجاعه الی الضمان فیکون معنا اشتریت لفلان بدرهم فی ذمته و لکنی تعهدت الدرهم و ضمانت» این کلام معنایش این است. خب این هم توجیه دوم مرحوم محقق نائینی.

جواب اشکال:

دو اشکال محقق خویی به این فرمایش می‌فرماید.

اشکال اول این است که فتوای فقها چی بود که حالا ما می‌خواهیم توجیهش بکنیم؟ فتوای فقهاء این بود که اگر آن غیر رد کرد پای چه کسی حساب می‌شود؟ پای ضامن. یعنی پای این فضول. خب اگر این فضول فقط کارش چی بوده؟ تضمین بوده که من برای آن خریدم، اگر او قبول کرد خب معامله درست می‌شود پس یک بدهکاری برای او درست می‌شود، آقای مالک، آقای بایع نگران نباش من ضامن، که آن پول را به شما برسانم. خب حالا اگر او رد کرد چرا این معامله‌ای که برای خود فضول انشاء نشده به گردن او می‌افتد؟ خیلی عجیب است. این چه توجیهی برای آن فتوا است؟ آن فتوا دارد می‌گوید اگر او رد کرد این بیع مال چه کسی می‌شود؟ این بیع مال آقای فضول می‌شود. برای فضول که انشاء نشده که مال او بشود. بله فضول تضمین کرده بود، این تضمین در حقیقت معنایش این است، تضمین یعنی اگر او قبول کرد، معامله استقرار پیدا کرد درست شد من آن ثمن را تضمین می‌کنم بدهم، اگر او نداد. اما نه این که اگر او رد کرد، انشاء نکرده که الان او رد کرد، معامله مال من است. این یک اشکال. که اشکال وارد است و درست است.

اشکال دومی که می‌فرمایند «لو اجاز الغیر العقد و لم یؤدی المال یلزم أن یکون الضامن ملزماً بأدائه». خب اگر آن غیر آمد قبول کرد که حالا البته این از فرض ما فعلاً خارج است ولی حالا ایشان این طور فرموده، اگر آن غیر معامله را قبول کرد ولی پول را نمی‌دهد، شما باید بگویید که چی است؟ آن آقایانی که این فتوا را دادند باید بگویند آن ملزم است که بدهد، این فضول. اگر توجیه شما بود باید آقایان فتوا بدهند که این ملزم به عطاء است و حالا این که چنین فتوایی نمی‌دهند. پس معلوم می‌شود توجیه فرمایش‌شان این نیست که شما می‌گویید. چون اگر توجیه فرمایش‌شان این بود که شما می‌گویید باید آن آقایان ملتزم بشوند به این که اگر آن غیر قبول کرد، معامله ماسید و قبول کرد ولی حالا نمی‌آید ثمن را بپردازد، آن ما فی الذمه را نمی‌پردازد، چون این ضامن شده باید این برود بپردازد. و حال این که چنین فتوایی نمی‌دهند. پس معلوم می‌شود توجیه کلام‌شان این نیست که شما می‌فرمایید. علاوه بر آن اشکال‌هایی که دیگه آن جا بود این جا هم هست. اولاً خلاف ظاهر است، این

عبارت کجایش ظاهر است که معنایش این است. ثانیاً به قول امام با یک کلام می‌خواهید دو تا انشاء... دو چیز را دارد انشاء می‌کند، آن که بیش از این نگفته که، گفته «اشتریت هذا لفلان بدرهم فی ذمتی».

س: ...

ج: بله. حالا ذیل این را بگویم تا؟؟/ را هم توضیح بدهم که چرا.

خب این فی ذمتی، یعنی با این که کلامش دو چیز انشاء کرده، یکی انشاء معامله که این متاع برای آن زید باشد به ثمنی که در ذمه خودم هست. این یک معامله. و با همین عبارت انشاء تضمین کرده و ضمانت خودش را کرده.

خروج از فرض هم هست برای خاطر این که فرض ما تنافی است. اصلاً موضوع تنافی که یک آقای فضولی آمده یک جوری معامله را انجام داده است که تنافی دارد. این جور که شما می‌فرمایید اصلاً تنافی ندارد.

س: شیخ خارج از فرض دارد صحبت می‌کند، آقای نائینی، امام...

ج: بله، دیگه. اتفاقاً امام رضوان الله علیه فرموده بله «لکنه مجرد فرض خارج عن مصب الدعوی و الکلام» اصلاً سخن در این‌ها نیست که شما آمدید این حرف‌ها را زدید. سخن در این‌ها نیست اصلاً. حالا ما این جوری دیدیم. آقا این مسأله.

س: ...

ج: خب نیست دیگه، فرض تنافی کردند خود آقایان. شما یک جور توجیه می‌کنید که از تنافی، تنافی ندارد این که. من برای او می‌فروشم خودم هم ضامن. این چه تنافی دارد؟

س: فرض این است که یک تنافی ظاهری وجود دارد.

ج: هیچ تنافی ظاهری هم وجود ندارد.

س: ... لذا آقای خویی دارد به آقای نائینی اشکال می‌کند نمی‌آید بگوید خروج از فرض است، می‌رود سراغ آثار مسأله و الا همان می‌گفت خروج از فرض است.

ج: خب عرض کردم....

س: ... تطبیق بدهیم یا نه، ...

ج: توجیهات این‌ها خارج از فرض است.

و اما راه دیگر:

راه دیگر راه خود محقق خویی قدس سره هست. ایشان این راه را در مصباح الفقاهه ظاهراً نباشد، در موسوعه هست، در محاضرات هم هست و آن این است که ایشان می‌فرمایند در این موارد جناب فضول، شخصی که حالا ما اسمش را می‌گذاریم فضول دو معامله انجام می‌دهد، علی سبیل الترتیب و التعليق. حرفش این است آقای فضول، می‌گویند من این متاع شما را ایها المالك فروختم برای فلانی، اگر او پولش را داد قبول کرد مال او باشد، اگر او قبول نکرد من، هر دو را انشاء می‌کند. می‌گویند خریدم این متاع را برای زید به پولی که در ذمه خود زید هست اگر او قبول کند و اگر او قبول نکرد خریدم برای خودم به پولی که در ذمه خودم هست. خب اگر این جور واقعاً انشاء کرده باشد فتوای اصحاب درست است دیگه، اگر آن را رد کرد می‌شود مال این، چرا؟ چون خودش این جور انشاء کرده.

إن قلت که این معامله باطل است، چون تعلیق دارد، تعلیق در معامله موجب بطلان است. مثلاً کسی بیاید بگوید که... بایع بگویند این فرش را به تو فروختم اگر مثلاً رفتم خانه بچه‌ها و همسرم و این‌ها موافقت کردند. یا مشتری، بایع می‌گوید فرش را به تو فروختم، مشتری بگوید خریدم قبول اگر رفتم خانه گفتم باید بپذیرند. می‌گوییم باطل است. این تعلیق است. خب این جا هم دارد چه می‌گوید؟ می‌گوید این را خریدم برای فلانی به ثمنی که در ذمه‌اش هست. اگر او این معامله را قبول نکرد من برای خودم خریدم. خب این تعلیق است دیگه. آقای خویی جواب می‌دهند، دو تا جواب.

جواب اول این است که تعلیق مطلقاً اشکال ندارد. تعلیق بر چیزی که صحت بیع عرفاً عقلاً شرعاً متوقف بر آن است این لا اشکال فيه. مثل این که شما فرشی را از یک کسی دارید می‌خرید می‌گویید اشتریت و قبلت بیعك إن كنت ولیاً فی هذه المعاملة، إن كنت مستحقاً لهذه المعاملة. من این را خریدم اگر تو مستحق این معامله هستی، مالک این معامله هستی، می‌توانی این معامله را انجام بدهی. یعنی غاصب نیستی، دزد نیستی، فلان نیستی. خب این تعلیق است ولی این تعلیق اشکال ندارد. چون صحت معامله متوقف بر همین است که او مالک تصرف باشد. و این جا هم همین است. این صحت این که این مال من باشد این است که او قبول نکرده باشد، چون اگر او قبول کرده باشد می‌شود ملک باید بفروشد به من. این اولاً.

ثانیاً: ثانیاً دلیل بر این که تعلیق موجب بطلان است؛ اجماع است فقط، و الا در بین مردم این تعلیق‌ها اشکال نیست. یک اجماعی تعبدی است. قدر متیقن غیر این صورت است. پس بنابراین به این شکل محقق خویی فرمودند که این درست بود.

خب این که عرض کردم از آن اشکال‌هایی که ایشان کردند به فرمایش محقق نائینی همان اول گفتیم، از خود اشکالاتی که ایشان بر آن فرمایش کردند بعضی از آن‌ها به خود ایشان وارد است.

خب ایشان فرمود ما داریم توی بیع فضولی بحث می‌کنیم این جا این جور اگر شما دارید تصویر می‌کنید چه فضولی است در مقام؟ این آقا آمده دو تا معامله علی سبیل الترتیب و التعليق است، فضولی نکرده که. گفته این را خریدم در ذمه... اگر او نپذیرفت.

س:....

ج: بله، مگر شما بفرمایید که فرقتش این است که در این جا، همان اولی که دارد می‌گوید به ذمه او خریدم این جا اجازه نکرده. به لحاظ او می‌شود فضول. اسمش را می‌گذاریم که این معامله فضول است.

این اولاً. ثانیاً تنافی نیست در مقام. مگر همان اولی که بگوید خریدم برای او یعنی تنافی هم در مقام نیست. دیگه این جا که تنافی ندارد، آن تنافی که در مقام نیست. چرا؟ برای این که فرمودید که شما دو تا معامله این چینی است، یعنی خریدم این را برای او به ثمنی که در ذمه خودش است، نه در ذمه من. این که گفته فی ذمتی مال کدام است؟ مال معامله دوم است که برای خودم، اگر او قبول نکرد برای خودم است.

و اشکال دیگری که آن جا داشتند این است که این خلاف ظاهر است. خب این جا هم خلاف ظاهر که هست. مگر این که امام قدس سره یک مطلبی این جا فرمودند، فرمودند که در پایان کلام‌شان ممکن است این جوری بگوییم؛ «أن یکون قوله اشتریت لفلان بدرهمٍ إن شاء مستقلاًّ یراد به أنّه فی ذمّة فلان و قوله فی ذمتی انشاء آخر فی قوّة قوله و هو فی ذمتی، یراد به التعهد و ضم الذمّة...» این جوری می‌گویند، می‌فرمایند که... این عبارتی که گفته «اشتریت هذا لفلان بدرهمٍ» این تمام شد، این فی ذمتی، بدرهم فی ذمتی نیست... این را من باید قبلاً می‌گفتم حالا این جا به زبانم جاری شد، یعنی در آن تعهد. ایشان این جوری معنا کرده، این فی ذمتی را جدا گرفته.

خب این فرمایش محقق خویی رضوان الله علیه که این جور فرمودند که این جا می‌گوییم که بله یک معامله فضولی اول انجام می‌دهد برای دیگر، معلق بر این که او قبول نکرد برای خودم فلذا اصحاب فرمودند بله اگر او رد نکرد برای خودش است دیگه، چون خودش انشاء کرده و مشکلی این جا ندارد.

اشکالی که این جا هست که خلاف ظاهر است، اشکال دوم این است که با یک کلام، دو تا انشاء این جا خواسته انجام بدهد. دو تا کلام که نگفته، با یک کلام دو تا انشاء را خواسته انجام بدهد و این مشکل است.

س:

ج: بله. توضیحش را عرض کردم. یعنی اگر او قبول.. یعنی واقعاً اگر بخواهد این معامله برای این باشد باید او قبول نکند. چرا؟ چون اگر او قبول کند ملک او می‌شود. وقتی ملک او شد دیگره معنا ندارد که من خریدم از تو مالک، از تو بایع. مثل این که شما این جوری بگویید؛ بگویید این متاع را از تو خریدم به شرط این که ملک تو باشد. این اشکالی ندارد. این جا هم دارد همین را می‌گوید، می‌گوید اگر قبول نکرد، این کنایه از این است یعنی اگر او قبول نکرد و در ملک تو باقی ماند. و الا اگر او قبول کرد دیگره در ملک تو که باقی نمانده، می‌شود مال او. و دیگره من نمی‌توانم از تو بخرم، اگر می‌خواهم باید بروم از او بخرم.

س:

ج: چیزی می‌گوید که لازمه همین است، این هم مثل همان، یعنی اگر او قبول...

س: یک کسی صاحب خانه‌ای نیست، من می‌گویم از او خانه را می‌خرم به شرط این که بعداً مالکش بشوی، اگر مالکش بشوی من با تو معامله می‌کنم. ... درسته که اگر معامله...

ج: نه، ببینید عرض کردم تحقق این بیع برای این آقای فضول واقعاً متوقف است در این جا بر این که او قبول نکند. چرا؟ چون اگر قبول بکند این ملک می‌شود ملک او و این آقا دیگره نمی‌تواند از این مالک و بایع قبلی بخرد، پس این توقف واقعی دارد، آقای خویی هم می‌فرماید جاهایی که توقف واقعی دارد تعلیق بر اموری که صحت توقف واقعی بر آن دارد لا اشکال فیه. این تعلیق آن تعلیقی نیست که اشکال دارد. و این جا واقعاً توقف بر آن دارد. چرا توقف دارد؟ چون واقعاً اگر او قبول کرده باشد این متاع دیگره مال این آقای بایع نیست. مال او می‌شود. علاوه بر این که اجماع است و اجماع هم این موارد را نمی‌گیرد، قدر متیقن آن، غیر این موارد است.

خب باز دو تا راه دیگری حالا یکی یا دو راه دیگر مانده است که ان شاء الله برای جلسه بعد و صلی الله علی محمد.

پایان.